



درس خارج فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: مسئله اول
موضوع جزئی: تزییل: احکام اجتهاد
تاریخ: ۱۵ آبان ۸۹
مصادف با: ۲۹ ذی القعدة ۱۴۳۱
جلسه: ۲۸

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته:

در مورد روایات دال بر وجوب تعلم به این نتیجه رسیدیم که دو دسته روایت در اینجا وجود دارد، یک طایفه ی از روایات بر وجوب نفسی تعلم دلالت می کنند، مثل «طلب العلم فریضة» و طایفه ی دیگر از روایات حداقل وجوب نفسی را برای تعلم و تفقه ثابت نمی کنند و آنچه از طایفه دوم روایات مستفاد است یا وجوب ارشادی است و یا وجوب مقدمی است و یا وجوب طریقی، در این طایفه هیچ دلالتی بر وجوب نفسی نیست.

نتیجه گیری و ترجیح بین دو دسته از روایات:

در این مقام آیا می توانیم طایفه دوم را قرینه بگیریم بر اینکه در دسته اول هم مراد وجوب ارشادی و طریقی و مقدمی است یا نه؟ واضح است که ما نمی توانیم اینها را از قبیل مطلق و مقید بگیریم، چون در اینجا شرایط حمل مطلق بر مقید وجود ندارد. اما آیا این دو دسته روایات را متعارض بدانیم یا یکی را بر دیگری ترجیح دهیم؟

آنچه به نظر می رسد این است که طایفه دوم روایات بر طایفه اول ترجیح دارند که با دو قرینه قابل اثبات است:

قرینه اول: مهمترین وجه ترجیح این روایات بر روایات دال بر فریضة بودن طلب علم، کثرت این روایات است. یعنی از یک طرف در مقایسه با دسته دوم تعداد روایاتی که بیان می کند «طلب العلم فریضة» می بینیم که دسته دوم اکثر و مشهورتر از طایفه اول هستند. البته نه یک اکثریت قاطع و شهرت قاطعی وجود داشته باشد در این جهت ولی فی الجمله این کثرت روایات و این شهرت در دسته دوم خود یک قرینه ای است بر اینکه طلب العلم و التفقه وجوب نفسی ندارد. این تقریباً نزدیک به یک شهرت روایی به حساب می آید.

قرینه دوم: علاوه بر این یک شهرت فتوایی قاطعی در این زمینه وجود دارد. شهرت فتوایی خودش حجیت ندارد مخصوصاً شهرت فتوایی بین متأخرین، اما شهرت فتوایی قدما که اصطلاحاً شهرت قدمائیه گفته می شود این یک مؤید محکمی است بر اینکه تعلم وجوب نفسی ندارد. تقریباً اکثریت قریب به اتفاق فقها حکم به عدم وجوب شرعی اجتهاد کرده اند. در بین فقها چه در بین متقدمین و چه در بین متأخرین این فتوا مشهور است و فقط یک جمعی از فقهای حلب حکم به وجوب عینی اجتهاد کرده اند و غیر اینها کسی به وجوب نفسی اجتهاد بالنسبة الی عمل نفسه فتوا نداده است. البته وجوب کفایی را قائل شده اند که این به اعتبار رجوع دیگران است نه به اعتبار عمل نفسه؛ پس یک مؤید مهم دیگر این

است که فتوای مشهور فقها حتی متقدمین و قدمای اصحاب بر این است که اجتهاد واجب نیست و این شهرت قدمائیه به نظر برخی از بزرگان ملاک اجماع می تواند قرار بگیرد و از این شهرت کشف رأی معصوم می شود چرا که در عصر نزدیک بعصر معصوم شکل گرفته است و تا این حد از آراء قدما اینچنین استفاده می کنند. در مجموع به نظر ما طایفه دوم روایات نسبت به طایفه اول مقدم هستند و وجه تقدم و مؤید تقدم کثرت روایات در این باب است و شهرت فتوایی هر چند قابلیت استدلال را ندارد ولی چون شهرت فتوایی قدمائیه هم وجود دارد می تواند یک مؤیدی برای طایفه دوم از روایات باشد چرا که همه آنها با ملاحظه با همین روایات این فتوا را داده اند.

نتیجه بحث: محصل بحث تا اینجا این شد که با ملاحظه آیات و روایاتی که در باب تعلم و تفقه وارد شده معلوم می شود تعلم و تفقه وجوب نفسی و وجوب شرعی مولوی ندارد و وجوب نفسی تهیی هم ندارد و آنچه می شود از این ادله استفاده کرد این است که تعلم وجوب ارشادی یا مقدماتی و یا طریقی دارد. همه اینها یا ارشاد به حکم عقل است که عقل می گوید تعلم و سؤال لازم است؛ برای اینکه فرض ما این است که بیان از ناحیه مولی وارد شده است و مولی حجت را بر عبد تمام کرده و وظیفه ما است که تعلم و سؤال کنیم تا به این تکالیف و احکام برسیم. یا حداقل این است که این تعلم و تفقه برای عمل به احکام است و وجوب هم اگر دارد بواسطه عمل به احکام است و استحقاق عقاب بر ترک عمل به احکام است.

پس در مجموع تعلم و تفقه واجب نیست. در نتیجه اجتهاد وجوب شرعی ندارد، اجتهاد بالنسبه الی عمل نفسه یعنی این طور نیست کسی به خاطر عمل به تکالیف خود ملزم باشد شرعاً که احکام و تکالیف خود را اجتهاداً بدست آورد. پس نفی وجوب نفسی و نفی وجوب شرعی مولوی شد. معنی به این معنی که مکلفین باید علم و اطمینان پیدا کنند که عقاب نمی شوند و باید مؤمن از عقاب پیدا کنند، این ایمن بودن از عقاب از هر راهی می خواهد پیدا شود مهم نیست یکی از آنها اجتهاد است.

سؤال: صرف نظر از اینکه اجتهاد عدل احتیاط و تقلید، وجوب عقلی هم نداشت اینطور گفتیم آنچه که واجب است این است که مؤمن از عقاب حاصل شود حالا اگر از راه غیر اجتهاد هم باشد مانعی ندارد. استاد: بله، گفتیم اگر طریق منحصر باشد خود این تعیین دارد یعنی خود تخییر را هم عقل ابتداءً حکم نمی کند، تخییر از دید عقل در رتبه ی بعد قرار دارد و در رتبه دوم حکم به تخییر می کند. در درجه اول آنچه عقل می گوید تحصیل مؤمن از عقاب است. در مرحله بعد عقل مواجه با چند طریق می شود، با چند راه مواجه می شود در اینجا است که در مرتبه بعد حکم به تخییر می کند و گرنه در ابتدا حکم به تخییر ندارد و ابدال ثلاثه و تخیر معنی ندارد و عقل فقط می گوید مؤمن از عقاب را باید تحصیل کنید.

استدراک: ما گفتیم وجوب شرعی ندارد، نعم که نه با اینکه وجوب شرعی ندارد ولی در بعضی از روایات برای وجوب تعلم و تفقه ثواب ذکر شده است، ذکر ثواب و اجر برای تعلم و تفقه با ارشادی و طریقی و مقدماتی بودن چطور می -

سازد؟ باید دقت شود چون ما می‌گوییم یکی از ملاک‌های مولوی بودن احکام مسئله ترتب استحقاق عقاب و ثواب دارد که یعنی حکم ارشادی حکمی است موافقت و مخالفت با آن موجب استحقاق ثواب و عقاب نیست ولی در فرض مولوی بودن این ترتب هست. پس مسئله این است که ذکو ثواب و پاداش برای تفقه و تعلم به نظر می‌رسد که با ارشادی بودن و طریقی بودن این احکام سازگار نیست.

بررسی روایات: در این باب روایاتی است:

روایت اول: روایتی است «عن ابی عبدالله (ع) قال: قال رسول الله (ص) من سلک طریقاً یطلب فیہ علماً سلک الله

به طریقاً الی الجنة و أن الملائكة لتضع أجنحتها لطالب العلم رضاً به و أنه یستغفر لطالب العلم من فی السماء و من فی الأرض حتی الحوت فی البحر و فضل العالم علی العابد کفضل القمر علی سائر النجوم لیلة البدر و أن العلماء ورثة الأنبیاء إن الأنبیاء لم یورثوا دیناراً و درهماً و لكن ورث العلم فمن أخذ منه أخذ بحظ وافر»^۱

در این روایت امام (ع) از قول پیامبر (ص) نقل میکنند که پیامبر فرمودند کسی که از یک راهی برود و طریقی را طی کند که در آن طریق طلب علم باشد، این طریق می‌تواند طریق راههای این دنیا باشد و یا نه روشی را که در آن طلب علم در کار باشد «سلکه الله به طریق الجنة» یعنی «أی أسلکه الله طریق موصول الی الجنة» خداوند او را در یک طریق موصول به بهشت قرار می‌دهد همچنان که در اینجا دارد طریق علم را می‌رود گویا دارد طریق به بهشت را می‌رود و خداوند او را در این مسیر قرار می‌دهد.

«و أن الملائكة لتضع أجنحتها لطالب العلم رضاً به» ملائکه بالهای خود را برای طالب علم پهن می‌کنند «رضاً به» احتمالاتی در این وجود دارد از جمله اینکه حال باشد یعنی با طیب نفس و با نشاط و انبساط این کار را می‌کنند و بالشان را برای طالب علم در آن طریقی که می‌رود پهن می‌کنند و این یعنی یک نوع بزرگداشت و تکریم که ملائکه هم از این کار راضی هستند. و اگر با این دید انسان کار و علم را بنگرد و با این دید هر روز آموزش و علوم را بنگرد یک سرمایه بسیار عظیم و غنی برای طالب علم خواهد شد و ما باید در این راهی که قرار گرفته‌ایم این دقت و توجه را داشته باشیم تا از این سرمایه محروم نشویم و از ابتدا با این نگاه وارد شویم و قصدمان از علم و دانش و طلب علم برای خدا و رضایت او باشد و اگر در این راه سعی کنیم سرمایه بسیار بزرگ و عظیمی را جمع خواهیم کرد که برای روز تنگ‌دستی ما مفید خواهد بود. «و أنه یستغفر لطالب العلم من فی السماء و من فی الأرض حتی الحوت فی البحر» برای طالب علم هر آنچه در آفاق آسمان و زمین است استغفار می‌کند، عجیب است استغفار و طلب مغفرت چیز کمی نیست و ما همیشه می‌خواهیم که هر کسی که به جایی می‌رود برایمان دعا کند و امید می‌بندیم به این تقاس دعاها، اما «یستغفر لطالب العلم من فی السماء و من فی الأرض حتی الحوت فی البحر» موجوداتی که در این دنیا و عالم هستند حتی ماهی در دریا برای طالب علم

۱. اصول کافی، ج ۱، باب ثواب العالم و المتعلم، ص ۳۵، حدیث ۱.

استغفار می‌کند. این خیلی معنای بلندی دارد که موجودات عالم حتی ماهی در دریا برای انسان استغفار کن د و این چطور برای انسان استغفار می‌کند و این به چه معنی و چه اثری دارد که جای بحث و گفتگو دارد.

«و فضل العالم علی العابد کفضل القمر علی سائر النجوم لیلة البدر» ببینید لیلة البدر یعنی شبی که ماه کامل است و آسمان تاریک را روشن می‌کند. نسبت این ماه کامل با سلوه‌ها به گونه‌ای است که اصلاً ستارگان به حساب نمی‌آید و می‌گوید فضل عالم بر عابد و نمی‌گوید بر هر کسی، بلکه کسی که بندگی خدا را می‌کند نسبت عالم به عابد مثل نسبت قمر و ماه شب چهارده نسبت به سایر ستارگان است.

«و أن العلماء ورثة الأنبياء إن الأنبياء لم يورثوا دیناراً و درهماً و لكن ورثوا العلم فمن أخذ منه أخذ بحظ وافر» و اینکه علما وارثان انبیاء هستند و انبیاء دینار و درهم را به ارث نگذاشته‌اند و لكن علم را به میراث گذاشته‌اند و کسی که به این اخذ بکند به یک حظ وافر دست پیدا کرده است البته باید توجه شود آن علمی مؤثر است و به حساب می‌آید که موجب خشیت شود همچنان که قبلاً در ضمن حدیثی اشاره کرده ایم. و گرنه مطلق علم مورد نظر نیست و موجب خشیت نیست بلکه علم برای بعضی از افراد موجب طغیان و فخر فروشی و ... است. که این ارزش را ندارد.

شاهد کلام: اما عمده شاهد ما این است که «من سلک طریقاً یطلب فیہ علماً سلک الله به طریقاً الی الجنة» و آنچه که بعد ذکر شده پاداش و اجر و ثوابی است که برای علم در نظر گرفته شده است.

روایت دوم: «عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر (ع) قال: إن الذی یعلم العلم منکم له اجر مثل الأجر المتعلم و له الفضل علیه» کسی که یک علمی را تعلیم می‌کند همان اجری را که متعلم می‌برد برای معلم هم هست «و له الفضل علیه» و البته معلم نسبت به متعلم یک برتری دارد.^۲

و روایات دیگری هم هست که دلالت بر ثواب و اجر برای عالم و متعلم می‌کند.

نکته: این روایات مستقیماً اجر و پاداش برای معلم ذکر کرده اما در بعضی از روایات ثواب و اجری که به عالم و متعلم داده شده به نوعی متوجه اعمال آنها شده است. مثلاً در روایتی از ابی بصیر نقل شده که «قال سمعتُ ابا عبدالله (ع) یقول: من علم خیراً فله مثل أجر من عمل به» اگر کسی خیری را تعلیم دهد مثل اجر کسی که به این خیر عمل کرده به او نیز داده می‌شود یعنی اینجا مهم‌تر از تعلم عمل است. اگر به یک علمی عمل شد اجر آن عمل به این معلم نیز داده می‌شود مثل اجر او داده می‌شود. اما اگر عمل نشود و متعلم عمل نکند این روایت در این مورد چیزی را نمی‌گوید. (همان، حدیث ۳) و حدیث ۴)

«من علم باب هدی فله مثل اجر من عمل به و علم باب ضلال کان علیه أوزار من عمل به» کسی که باب هدایتی را تعلیم کند مثل اجر عامل به آن داده خواهد شد و کسی که باب گمراهی را تعلیم کند وزر متوجه عامل به این شخص هم

۲. اصول کافی، همان، حدیث ۲.

خواهد رسید. در اینجا در واقع مدار ثواب و اجر بر عمل قرار گرفته است یعنی به این معنی عمل متعلم موجب تعلق ثواب و اجر به معلم می شود. اگر متعلم عمل نکرد چطور؟ از این روایت این بدست نمی آید که ثواب می برد ولو که متعلم عمل نکند.

پس اجمالاً و صرف نظر از این دو روایت اخیر که البته قابل توجیه هستند، مجموعه از روایات وارد شده که در این روایات برای عالم و تعلم و تعلیم اجر و پاداش در نظر گرفته شده است. ذکر ثواب و اجر برای تعلیم و تعلم هیچ منافاتی با وجوب ارشادی تعلم ندارد و هیچ منافاتی با طریقی و مقدمی بودن وجوب تعلم ندارد. تعلم و تفقه به عنوان یک تفضلی که از خداوند تبارک و تعالی شده دارای ثواب و اجر می باشد. مسئله، مسئله‌ی استحقاق نیست خداوند تبارک و تعالی تفضلاً و عنایتاً برای کسی که در این مسیر قرار می گیرد و تعلم و تفقه می کند، اجر و پاداشی در نظر می گیرد لذا این هیچ منافاتی با آن مسئله ندارد.

نتیجه:

اجتهاد لیس بواجب شرعاً بالوجوب النفسی المولوی و إن كان الإجتهد مطلوب نفساً و له ثواب و مستحب نفسی مؤکد» اگر چه پاداشی نفسی داشته باشد پس بر آن مترتب شود و مستحب نفسی مؤکد است چنانچه بعضی قائل شده اند. والحمد لله رب العالمین.